



چند دهه پیش از این در بحبوحه‌ی جنگ جهانی دوم، زنی در لایبرنت تو در توی کتابخانه‌های پاریس به دنبال یافتن هویتی برای زنان و تعریفی «نو» از این «هویت»، بسیاری از نوشته‌های فیلسوفان و نویسندگان پیشین را بالا و پایین می‌کرد. «سیمون دوبووار» پس از جستجوهای بسیار دریافت که «بزرگان» لطف چندانی به زنان نداشته‌اند و بجز یکی دو تعریف آبکی، تنها سنگ مردان را به سینه زده‌اند و بس.

همین جستجوها زمینه‌ای شد تا این دخترک شوخ فرانسوی همه‌ی تلاشش را برای نوشتن کتاب «جنس دوم» بگذارد و بالطبع تعریفی تازه و مدرن از «زن بودن» بدهد؛ تعریفی که دهه‌هاست آن را «فمینیسم» می‌نامیم.

فمینیست‌ها البته یک‌دست نیستند؛ برخی مرد ستیزند؛ برخی هم در آن سر طیف، شوخمنده [مانند «فمینیست‌های اسلامی»] به نوعی طرفدار مردسالاری‌اند و می‌کوشند [برای محبوب ماندن در بین حاکمان] پاسداران شرمگین «حقوق مردان» باشند؛ البته زیر پوشش «نق نقی» در کادر و چارت برداشت‌های زن ستیزانه‌ی دین حاکم و حاکمان دینی؛

نمونه‌اش کسی است به نام «زهره رهنورد» و بسیاری از زنان محجبه‌ی هم‌سنخ‌ش در حکومت کهریزکی/اختلاسی اسلامی که برای زن‌ستیزی‌هاشان جزوه، کتاب و تئوری هم «تولید» می‌کنند و از سوی ایران‌ستیزان و زن‌ستیزان حاکم و محکوم [همچون عیال مربوطه‌شان میرحسین موسوی] «مهم‌ترین زن روشنفکر ایرانی» لقب می‌گیرند؛ مضحکه!



«فمینیسم» اما در طول تاریخ مبارزه‌اش، فراز و نشیب‌های بسیار، و تعریف و تفسیرهایی گوناگون داشته است؛ در کشور قدرتمندی چون آلمان، اگر تلاش‌های دهه‌ی شصت و هفتاد میلادی زنان نمی‌بود، هرگز زنی [حتی از حزب محافظه‌کار دموکرات مسیحی] نمی‌توانست صدراعظم یکی از بزرگترین دموکراسی‌های جهان باشد؛ همانگونه که اگر همین مبارزه‌ی فمینیست‌ها در غرب نمی‌بود، همجنس‌گرایان نیز نمی‌توانستند بر مسندهایی کلیدی چون وزارت خارجه و شهرداری شهر برلین تکیه بزنند.

به همین دلیل است که باور دارم در غرب متمدن «فمینیسم» [آزادی زنان] یکی از پایه‌های اساسی دموکراسی است. بدون آزادی زنان و بدون باور داشتن به حقوق برابر همه‌ی انسان‌ها، دموکراسی‌ها فرو می‌ریزند و نابود می‌شوند.

«من» اما «فمینیسم» را تن در ندادن به مردسالاری و تن در ندادن به تعاریف زن‌ستیزانه‌ی دین‌مداران و مردسالاران از بدن و توانایی‌های زنان می‌دانم.

مضحکه این که چندی است هر ننه‌قمر و باباشملی که از ننه‌جانش قهر می‌کند، شروع می‌کند به توهین و فحاشی به «اسلام» و خیال می‌کند با این‌گونه «بی‌ادبی‌ها» روشنفکر تلقی می‌شود. عده‌ای هم که نه مسئولیتی می‌پذیرند و نه سواد و مطالعه‌ای دارند، دنبال این‌ها راه می‌افتند، به «به به و چه چه» گفتن و آقایونا را به اشتباه می‌اندازند که انگاری چیزی بارشان است.

راستش اگر روشنگری و روشنفکری به فحش و بد و بیراه گفتن باشد، لات‌های خیابان جمشید «باید» از همه‌ی این «فحاشان» روشنفکتر و روشنگرتر باشند.

واقعیت اما این است که فحش و توهین به هیچ دین و آئینی، دلیل روشنفکری و روشنگری توهین‌کنندگان نیست. نقد دین، نقد مذهب و نقد «گوسفندواره» زیستن، در گام نخست از نقد زن‌ستیزی و زن‌آزاری می‌گذرد. کسانی که هنوز این مهم را برای خودشان حل نکرده‌اند و [به ویژه] با حقوق برابر انسان‌ها در دوران پادشاهی پهلوی‌ها سر ستیز دارند، باید بدانند که همین علامت [یک قلم] برای نمایش زن‌ستیزی و در نهایت عقبماندگی‌شان کافی است؛ دیگر نیازی به فحاشی از نوع لات‌های خیابان جمشید نیست!

بی‌دلیل نیست که می‌گویم روشنگری، وظیفه‌ی روشنگران جامعه است، برای روشن کردن «روشنفکران» عقبمانده‌ای که همیشه با بیشعوری‌هاشان سد راه به آزادی دست یافتن ایرانیان شده‌اند؛ چرا که در ذات خود زن‌ستیز و زن‌آزار هستند؛ علت اساسی دشمنی‌هاشان با برابری‌های حقوقی در دوران دو پادشاهی پهلوی [برخلاف آنچه ادعا می‌کنند] نه استبداد ستیزی‌شان، که زن‌ستیزی و زن‌آزاری افسار گسیخته‌شان است. هیچ‌کدام این مدعیان دروغین «استبداد ستیز» را نمی‌بینید که در مورد زن‌آزاری و زن‌ستیزی حاکمان حکومت کهریزکی/اختلاسی اسلامی سخنی بگویند و یا اعتراضی بکنند؛ زن‌ستیزی‌هاشان، کد عقبماندگی همه‌شان است؛ زن و مرد هم نمی‌شناسد!

مشکل اساسی «روشنفکری» ما نداشتن تعریفی درست از «فنون» روشنفکری است. روشنفکر کسی است که برای بهتر کردن زندگی همه‌ی انسان‌ها [زنان و مردان] تلاش می‌کند. اگر کسی عملکردش در راستای زن‌ستیزی، مدرنیته‌ستیزی، دگراندیش‌ستیزی و ایران‌ستیزی باشد، دیگر روشنفکر نیست؛ دلال مظلومه است و همکار جانپان و

آدمکشان؛ نه کارش ارزشی دارد و نه حتی فکرش؛ هرچقدر هم تبلیغات پشت سرش باشد. اگر مرزها مشخص باشند، کمتر اشتباه پیش می‌آید!

هیچیک از دوستداران محمد رضا شاه فقید [حتی آنانی که مذهبی بودند] از خمینی، از جمهوری کهریزکی/اختلاسی اسلامی و از جنایات طیف‌های گوناگون حاکمیت اسلامی پشتیبانی نکرده‌اند؛ اما بیشتر «روش ان فکرا» مخالف نظام پیشین، از همان سال 1342 تا همین الان از زن‌ستیزی و مدرنیته‌ستیزی سید روح‌الله خمینی و بعدها جنایات حکومت کهریزکی/اختلاسی اسلامی دفاع کرده‌اند و می‌کنند؛ اینان راه دیگری برای نمایش ایران‌ستیزی و زن‌ستیزی‌شان ندارند!



به باور من حکومت اسلامی فشرده و جانمایه‌ی تمامی کاستی‌ها، نادرستی‌ها و فریبکاری‌های موجود در متن «فرهنگ» جامعه‌ی دفرمه‌ی ماست. زندان کهریزک و زندان‌های موازی آن که در آن به دختران و پسران ما [بجز دیگر شکنجه‌ها] تجاوز هم می‌شود، رشد یافته و متکامل شده‌ی همان آزارهای جنسی خیابانی است که بنیان‌گزارش میرمجتبی میرلوحی «نواب صفوی» است که برای به خانه برگرداندن زنان و دختران «بی‌حجاب» آن دوران، «انگشت کردن‌ها» را در راستای مبارزه با غرب‌گرایی، آزادی زنان، و بازگرداندن ایران به دامان «اسلام راستین و ناب محمدی» ارزیابی می‌کرد؛ که صد البته [با همدستی رژیم‌های روشنفکران ایرانی] موفق هم شد.

آنانی که در زندگی خود حتی یکبار به زنی این‌گونه در کوچه، خیابان، محل کار و دانشکده، آزار جنسی رسانده‌اند، فراموش نکنند که دانسته یا نادانسته از آن مردک دیوانه‌ی تروریست پیروی کرده‌اند و تئوری او را برای بازگرداندن زنان ما به اندرونی‌ها پیش برده، در نهایت زمینه‌ساز به قدرت رساندن حکومت کهریزکی اسلامی شده‌اند!

لشکر ماشاالله قصاب‌ها و فاطمه‌کماندوهایی که در خیابانها به حقوق زنان و جوانان ما در نوع انتخاب پوشش و مناسباتشان، تجاوز می‌کنند، تکامل یافته‌ی همان دخالت‌های عمو مردک‌ها و خاله‌زنک‌های دور و بر ماست، به حیطه‌ی ممنوعه‌ی زندگی شخصی، فردی و جنسی‌مان؛ همین دخالت‌هاست که در هیئت حکومت اسلامی، این چنین چهره می‌نماید و آن چنان تئوریسین‌هایی را در زن‌ستیزی «اختراع» می‌کند؛ همین!

نادره افشاری

20 مهرماه 1390

12 اکتبر 2011 میلادی

<http://nadereh-afshari.org/index.htm>